

بازگردانی درس سیزدهم فارسی ۱

داستان گردآفرید

گردآفرید دختر گزدهم پهلوان گرانمایه و زنی گرد و شجاع درنبردی

- نابرابر برابر سهراب پهلوان قرار می گیرد

در نزدیکی مرز توران نگهبان "سپید دژ" است و گرد آفرید جانانه

- از آن پاسداری می نماید

- سهراب می خواهد از توران به ایران بیاید پس باید از این دژ عبور کند

این دژ فرمانده ای به نام هجیر دارد و سهراب درنبردی اوراشکست می

دهد (اما هجیر کشته نمی شود)

همین واقعه سبب می شود گردآفرید برای نبرد با سهراب آماده شود

و با او رویا رود.

و اینک اصل ماجرا:

زمانی که دختر گزدهم با خبر شد که سالار آن گروه ناپدید شد، باتکیه

برهنر رزم آوری و مهارت خویش و احساس شرمندگی از شکست

فرمانده هجیر، لباس رزم پوشید از قلعه پایین آمد خود را آماده کرد

وسوار براسب، بی درنگ و فریاد کشان در میدان جنگ به پیش سپاه
شتافت و گفت:

که پهلوانان و جنگاوران با تجربه و کار آزموده ی (دشمن) چه کسانی
هستند؟

همین که سهراب دلیراورا دید خندید و از گفته ی او تعجب کرد
- و با سرعت و با غرور به پیش گرد آفرید آمد

زمانی که گرد آفرید، سهراب را دید

کمانش را مسلح کرد و او را هدف گرفت (طوری دقیق بود) پرنده نمی
توانست از تیرش رهایی پیدا کند. (چه رسد به انسان)

سهراب را تیر باران کرد و سواران رزمنده از هر طرف جنگ را آغاز
کردند.

سهراب از این حرکت وی ناراحت شد. خشمگین شد و سریع به میدان
رزم درآمد

زمانی که گرد آفرید سهراب را مشاهده کرد که از خشم چون آتش
سوزنده است، در حالی که با اسب به سوی سهراب با سرعت می تاخت
- بانیزه اش سهراب را هدف قرار داد

سهراب (با دیدن این عمل) خشمگین تر شد و چون دید که حریفش
در جنگ ماهر است، مانند پلنگ چابکی کمر بند گرد آفرید را پاره کرد
- و تمام لباس رزمش را یکی یکی درید

گرد آفرید بایک مهارتی خود را خم کرد و خنجر تیزی از کمر بندش
در آورد و نیزه سهراب را شکست و با سرعت، اسب را به حرکت
واداشت؛ زیرا حریف او نبود و از سهراب روی برگردانید و سریع برگشت
سهراب با خشمگینی گرد آفرید را تعقیب کرد
هنگامی که به گرد آفرید نزدیک شد، با حرکت ماهرانه ای کلاه خود وی
را برداشت. سرو رخسارش آشکار شد
سهراب فهمید که جنگاور، دختری است که شایسته ی پادشاهی
و فرمان روایی
شگفت زده شد و گفت:

در میان سپاهیان ایران چنین دخترانی به میدان رزم می شتابند؟
سهراب به گرد آفرید گفت: از من درخواست آزادی نداشته باش (زیرا
رهایی غیر ممکن است.) چرا تو، دختر زیبا رخسار بامن می جنگی؟
تاکنون شکار خوبی چون تو به دست نیامده است، از دستم خلاصی
نداری (بیهوده) تقلا مکن

گرد آفرید که دید به دام افتاده است، چاره ای اندیشید
(باحیله گری) روبه سهراب کرد و گفت: "ای پهلوان شجاع وای کسی که
در میان پهلوانان همچون شیر (شجاع) هستی،
دو سپاه ایران و توران جنگ مارا می بینند
و وسایل جنگی مارا شاهدند

الان من سروروی خودم رابه لشکریان نشان می دهم و بحث (نبردشما
بامن که یک زنم) درمیان سپاه شما درمی گیرد
(بامن ننگ) درعوض من قلعه وسپاه رادراختیارشما قرارمی دهم
وباهم صلح می نماییم
بنابراین گردآفرید (باین نقشه توانست نظر سهراب را به خود جلب
کند) وارد دژ شد وسهراب پشت درقلعه منتظر ماند
تمام سپاهیان دژماتم زده وغمگین شدند
به سبب شکست گردآفریدوهجیر خیلی ناراحت بودند
گفتند: که ای شیرزن پاک نیت وخوب
تمام سپاه برایت ناراحت بودند؛
زیراکه هم جنگیدی وهم راه چاره اندیشیدی وباین دوکارت اجازه
ندادی ننگی متوجه ایران شود
گردآفرید بسیار خوشحال شدوبه طبقه ی بالای دژ رفت وبه سپاه نگاه
کرد
سهراب رابردردژسواربراسب دیدوبه او این گونه گفت؛
ای پادشاه ترکان چین(توران)
چرا دچار زحمت شدی حالا برگرد وازجنگ منصرف شو
برای شما بهترآن است به حرفم گوش کنید وبه کشور خودتان
بازگردید

زیاد به زور بازو و قدرت خویش مناز
زیرا نادانی گاو آن را به کشتن می دهد
(زور بازو و قدرت باعث نابودیت خواهند شد)